

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱۷)

درباره آیه ۱۵، سوره مبارکه مائده توضیح دادیم که خدا پس از این که یهود و نصارا بابت آن اخذ میثاقی که کرده بودند و میثاق را فراموش کرده بودند، «وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا» (همان: ۱۳) اولاً این را گفته بود که خدا دارد رسولی را برای شما می آورد که بسیاری از چیزهایی که شما مخفی کرده بودید را دارد آشکار می کند، نکته‌ی بعد این است که «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ بسیاری از چیزهایی را هم که شما مخفی کرده بودید، این‌ها را هم عفو کرد، یعنی این را هم چشم‌پوشی کرد. نه این که گناهان شما را چشم‌پوشی کرد! این نکته‌ی مهمی است.

عفو در معنای چشم‌پوشی از شریعت قبلی

در جاهایی داریم که خدا «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» به معنای این است که خدا گناهان را چشم‌پوشی می کند. بسیاری از خطاها را چشم‌پوشی می کند. در سوره مبارکه شوری دارد «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شوری: ۳۰)؛ این مصیبت‌هایی که به شما می رسد به واسطه‌ی خود شما است. «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ و خیلی از آن‌ها را بخشیده است. یعنی آثار آن به شما نمی رسد. این، آن «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» نیست. این مصداق دیگری از «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» است. یعنی خدا بسیاری از چیزهایی را که واضح و معلوم است دیگر نیاورده است. این عفو در مقابل

یَبِّئِن است. یَبِّئِن: یعفو. در مقابل یَبِّئِن می‌گوید: «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» خدا از بسیاری از چیزها چشم‌پوشی کرده است؛ یعنی می‌خواهد بگوید دیگر لازم نیست. یعنی از آن مقداری که مخفی شده بود، وقتی به این شریعت جدید می‌آیید، به زمان جدید می‌آیید، بسیاری از آن چیزها اصلاً لازم نیست. نه این که خدا عفو کرده است، من باب این که بخشیده است، حالا این اعمال را هم انجام ندهید، به این معنا نیست! وقتی که خدا بخشیده است و چشم‌پوشی کرده است و نگفته است، یعنی لازم نیست. لازم نیست که نگفته است. برای همین است که دارد پیامبر جدید را به رخ این‌ها می‌کشد و آن موقع است که طرح این بحث است که این‌ها کافر هستند که می‌گویند خدا مسیح است، یهود و نصارا می‌گویند این‌ها ابن‌الله هستند. این بحث را در یک زمینه‌ی خاصی مطرح می‌کند. یک بحث معرفتی است که سر جای خود قابل طرح است، به عنوان یک بحث توحیدی صرف، ولی این که چرا این طرح بحث را دارد می‌کند که در سوره‌های مختلف مثل آل عمران، مثل توبه، مثل خود همین مائده این جا اواخر سوره، اواسط سوره چرا یک چنین طرح بحثی می‌کند؟ خود این یک بحث دیگر است!

در هر آیه شما می‌توانید اولاً مفردات آیه را بحث بکنید؛ یعنی خود آیه را مستقلاً بحث بکنید. دوم این که نقش این آیه در میان این آیات چیست؟ و این دومی بسیار مهم است؛ چون که اگر کسی موضع آیه را نداند، گرفتار خطر تحریف «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (مائده: ۱۳) می‌شود. یعنی می‌رود آیه را یک جای دیگر می‌خواند. آیه را سر جایی که باید بخواند نمی‌خواند. این دچار تحریف از موضع می‌شود، خطر تحریف از موضع است. لذا هر کدام از آن‌ها مستقلاً بحثی است.

پس در «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» بحث این است که در شریعت جدید شما که پیمان‌های قبلی را شکستید، الآن رسول جدید آمده است، شریعت جدید. آیه ۱۹، سوره مائده را ببینید «عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُلِ» پیغمبر آمده است. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُلِ» یک مدّتی رسل نیامدند. مدّتی «فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُلِ» شده است؛ ما رسول فرستادیم که نگویید «ما

جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ؛ برای ما بشیر و نذیر نیامده است. «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ»؛ این بشیر و نذیر. لذا شما که آن بهره‌ی گذشته را از دست دادید و آن میثاق‌ها را از بین بردید، حالا پیامبر جدید آمده است که این «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ بسیاری از چیزهای شریعت قبلی لازم نیست، احکام این شریعت جدید لازم است. اگر لازم بود که خدا عفو نمی‌کرد. چون این عفو به معنای **غفران الهی** نیست. عفو در مقابل **تبیین خدا** است. اگر خدا چیزی را تبیین نکرده است، لازم نیست. پس شریعت گذشته تمام شد و رفت. به شریعت پیغمبر رسیدیم.

لذا این عفو در همان فرآیند اخذ میثاق است. چون عفو آن به معنای بخشش نیست. بعد برای همین می‌گوید حالا که دین آمد، تبیین کرد، آورد «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (همان: ۱۵)؛ خدا برای شما نور و کتاب مبین آورد یا هر دوی این‌ها قرآن است یا یکی از این‌ها قرآن است، یکی پیغمبر است. می‌تواند نور پیغمبر باشد، نور ائمه باشند. کتاب، کتاب باشد. اگر در این جریان واژگانی برویم به همین راحتی‌ها بیرون نمی‌آییم و ممکن از هدف سوره هم به دور بمانیم.

من جلسه‌ی قبل یک طرح سؤال کردم ولی بعداً احساس کردم که:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند

یعنی آن بحث را اگر ادامه بدهیم، ممکن است تعزیر بکنند. (پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند) این که پیغمبر سراج منیر است. اصلاً پیغمبر صادر اولین است، صادر نخستین است. بالاخره ما یک صادر نخستینی داریم که آن صادر نخستین، آن نخستین چیزی که از خدا صادر شده است و از ذات الهی آن رقیقه‌ی عشقی بیرون آمده است، به عشق خدا و ذات خود در حقیقت بیرون آمده است آن اولین چیز «نُورِ نَبِيِّنَا»، «نُورِ جَدَّنَا» این همان چیزی است که بقیه عالم همگی به دنبال آن آمدند. حتی قرآن داریم که «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» (اعراف: ۱۵۷) قرآن در معیت پیغمبر آمده است. سخن از صادر نخستین کردن این است که هر از گاهی اگر درست تبیین

نشود یا درست تبیین بشود، درست فهم نشود ممکن است سر از شرک‌های خاص به خود در بیاورد.

اگر می‌بینید امیر المؤمنین در نهج البلاغه می‌گویند: «فَإِنَّا صَنَّا عُرْبَنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَّا عُرْبَنَا»؛ ما صنع خدا هستیم و ساخته‌ی خدا هستیم و مردم بعد از ما ساخته‌ی ما هستند. این به توحید لطمه نمی‌زند؛ چون فقط به همین وساطت برمی‌گردد. وقتی شما می‌گویید کسانی هستند که واسطه‌ی فیض خدا هستند، از جمله وجود، خود وجود هم فیض خدا است. لذا باید توحید را نگه داشت، این وسائط فیض را هم در آن اوج نگه داشت. هر دو را که بخواهی نگه داری که هم توحید بر سر جای خود باقی بماند، این وسائط هم درست سر جای خود باقی بماند که واسطه‌ی کل فیض بشود، آن وقت این همان می‌شود که در حقیقت وجه خدا است، این که شما می‌گویید: «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ تَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»؛ کجا است آن وجه خدا؟ آن موقع تعجب نکنید که این «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵)؛ این همان چیزی است که از بین نمی‌رود. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن: ۲۶-۲۷)؛ وجه باقی می‌ماند. این فیض اول باقی می‌ماند. این آیه را نگاه بکنید حتی در قیامت داریم که ائمه می‌گویند این ما هستیم. سوره زمر، آیه ۶۸، ص ۴۶۶. «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» وقتی در صور دمیده می‌شود، هر که در آسمان‌ها و زمین، مگر این کسی که خدا می‌خواهد، یک عده هستند که خدا می‌خواهد این‌ها اصلاً بالاتر از سحر هستند، بالاتر از صور هستند. این‌ها همان چیزی هستند که باقی هستند. این فیض خدا است که «داخل فی الأشياء لا بالمازجه و خارج عنها لا بالمفارقة»؛ که داخل در همه چیز هم است. آن موقع یک دفعه آرام آرام تعجب می‌کند که وسواس فیض اعلی اصلاً در همه‌ی مراتب مادون خودش است و در همه‌ی مراتب مادون خودش که صنع خودش است، از این کانال فیض رد شده است، در همه‌ی مراحل مادون وجود دارد، در ما هم وجود

دارد. وقتی ما صنع بالا هستیم به معنای این نیستیم که مثل یک میز و صندلی که ساختند که این در همان نظام علی و معلولی واسطه‌ی فیض، شان و تشأن و تجلی و این‌ها قرار می‌گیرد.

همین‌طور که آیات را کدگذاری می‌کنید می‌بینید این ادبیات رسمی دین نیست. به دلیل این‌که ادبیات رسمی دین باعث کج‌فهمی می‌شود. در عموم وقتی بخواهند این را به عنوان ادبیات رسمی قرآن بگویند باعث... حتی من فکر می‌کنم با توجه به عصمت انبیاء که خوب خیلی قابل استدلال است، یعنی استدلال زیاد عقلی و نقلی دارد، می‌بینید قرآن مثل این‌که یک سبکی را دارد دنبال می‌کند. شما این را در آیات قرآن می‌بینید چرا این قدر مدام بنا دارد که از این‌ها یک طوری یاد بکند مثل این‌که این‌ها خطا دارند؟ مثلاً حضرت یوسف که دیگر کسی است که متصل شده است. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف: ۲۴)؛ او از بندگان مخلص است، در دسترس شیطان نیست. «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» (ص: ۸۳-۸۲) حالا این‌که در دسترس شیطان نیست، چرا خدا این‌طور از او یاد می‌کند که این کار را کرده است، این کار را کرده است. یک‌طور خطاگونه‌ای از این‌ها نقل قول می‌کند؛ از پیغمبرش می‌کند، از ابراهیم می‌کند، با این‌ها که خودش اینها را به مقام شاخص امامت هم رسانده است باز هم یک چنین کاری را می‌کند. به نظر می‌رسد دو علت داشته باشد. اولاً کسی دچار شرک این مدلی نشود؛ یعنی برای خود آن‌ها یک وجود استقلالی در نظر نگیرد. دوم این‌که از دسترس بودن خارج نشوند، از اسوه بودن خارج نشوند. یعنی اگر شما این‌ها را طوری بکنید که اصلاً دیگر مثل ما نیستند، پس اصلاً دیگر اسوه نیستند. با این‌که واقعاً مثل ما نیستند. «كَأَنَّ النُّجُومَ فِي أَيْدِي الْمُتَنَاولِينَ» هستند. مثل ستارگان در دست زمینیان هستند که کسی نمی‌تواند آن‌ها را بگیرد. در حقیقت به اراده‌ی الهی رجس از این‌ها پاک شده است، واقعاً در دسترس نیستند، ولی شما می‌خواهید یک موجودی را که واقعاً در دسترس نیست، الگو بکنید! چطور می‌شود این‌ها را اسوه بکنید؟ در حالی که واقعاً هم این می‌تواند اسوه باشد. زندگی او، برخورد او با خانواده‌ی خود، برخورد او با اجتماع،

برخورد او با فقرا، عبادت کردن او، بالاخره همین ظواهر عبادت. درست است که آن عبادت را نمی‌شود کرد، نمی‌شود یک رکعت از آن عبادت امیر المؤمنین هم کسی در تمام عمر خود انجام بدهد ولی به جهت این که این‌ها عابد هستند، زاهد هستند، ظواهر را رعایت می‌کنند. ولی همین که، یک کسی که واقعاً در دسترس نیست، می‌خواهد این را اسوه بکنند واقعاً باید چه کار بکنند؟ باید او را یک مقدار به جهات ظاهری بشکنند و قرآن مجموعاً این همه شخصیت انبیاء را می‌شکند که آدم فکر می‌کند می‌شد این‌ها یک طور دیگری گفت. می‌شد مثلاً یک کاری کرد که ظاهر حضرت ابراهیم دروغگو نشود. این که بالاخره بتها را زد و شکست و تبر را روی دوش بت بزرگ گذاشت و بعد هم گفت این، بتها را شکسته است. حالا امام رضا در تفسیر این آیه می‌گویند: این جمله‌ی شرطیه است و جمله‌ی شرطیه نادرست نادرست < درست می‌شود که همه می‌گویند عجب! پس این جمله‌ی شرطیه بوده است! خب می‌شد مثلاً این کارها را نکرد. یک طور می‌گفت مثلاً خیلی راحت... ولی مثل این که خدا می‌خواهد این شخصیت‌ها را به این صورت معرفی بکند که هم بزرگ باشند و هم الگو باشند.

(۱۵): يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ

كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ *

موضع آیات این است که پیغمبر جدید آمده است، کتاب جدید آمده است. «قَدْ جَاءَكُمْ» مدتی پیغمبر نیامده بوده است «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یک سری را هم که بیان کردند همان چیزی است که خطّ سیر کلی انبیاء است که همه‌ی آن‌ها همین چیزها را بیان می‌کنند. همه‌ی آن‌ها یک چیزهای مشترک را دارند بیان می‌کنند. آن موقع این پیغمبری که این طور برای شما آمده است،

(۱۶): «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ

يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». خدا دارد چه کار می‌کند؟ دارد سه کار انجام می‌دهد؛ ۱- «يَهْدِي بِهِ

اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» ۲- «وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ». ۳- وَيَهْدِيهِمْ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». چند تا اشکال در مفردات خود همین آیه است. یکی این که آیه اولاً از جهتی - حالا قبل از این که ما اشکال در مفردات آن بیاوریم - جمع‌بندی بعضی از آیات است. بعضی از آیات در قرآن این طور است. یعنی آیاتی است که متناقض‌نما است، شما می‌آیید این آیات متناقض‌نما را جمع می‌کنید، بعد بسیار خوب است که شما یک شاهد جمع را بیاورید. این از آن آیات شاهد جمع است. کدام آیات متناقض‌نما؟

ما آیاتی داریم که خدا فقط هادی است که خیلی وقت‌ها مثلاً این وهابی‌ها به همین آیات این مدلی استناد می‌کنند که مثلاً «**كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا**» (فرقان: ۳۱)؛ فقط خدا. یعنی خدا برای هدایت کردن کفایت می‌کند و حتی از آن سو هدایت کسانی را مثل خود پیغمبر را نفی هم می‌کند که «**إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**» (قصص: ۵۶)؛ تو هدایت نمی‌کنی، اصلاً تو هادی نیستی، طوری که تو بخواهی هدایت بکنی که هادی نمی‌شوی. خدا دارد هدایت می‌کند. یعنی انحصار هدایت در خدا و از آن طرف نفی هدایت از پیغمبر. این یک دسته آیات این مدلی.

یک دسته آیات این مدلی که هدایت را به پیغمبر نسبت می‌دهد، هدایت را به قرآن نسبت می‌دهد. یعنی می‌گوید: «**شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ**» (بقره: ۱۸۵) «**هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**» (همان: ۲) است که زیاد است در قرآن که پیغمبر مایه‌ی هدایت است. قرآن هدایت می‌کند. از آن طرف باز دوباره راجع به خود پیغمبر داریم «**إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**» (شوری: ۵۲)؛ تو به به صراط مستقیم هدایت می‌کنی، پس پیغمبر هم هادی است.

آن موقع جمع این‌ها با همدیگر که متناقض هستند، می‌شود این که آن هادی بالذات خدا است و بقیه در هدایت واسطه هستند. همان طور که در همه چیز واسطه هستند. بالذات همه‌ی این‌ها خدا است. یعنی کسی نمی‌تواند هدایت را از جای دیگر بگیرد. فقط و فقط خدا هدایت می‌کند و این است که می‌گویم قابل جمع است؛ یعنی اثر تشان و تجلی این است که قابل جمع است؛ یعنی

شما می‌گویید فقط خدا هدایت می‌کند، بعد می‌گویید پیغمبر هم هدایت می‌کند. این دو تا با هم جمع است؛ چون رابطه‌ی طولی است. شما وقتی می‌گویید پیغمبر هدایت می‌کند، همان‌جا فقط خدا دارد هدایت می‌کند؛ چون که واسطه است. درست است از این دست دارد گرفته می‌شود ولی این فیض را باز هم او دارد می‌دهد، لذا این جمعی که شما در آیه پنهان می‌کنید، خیلی خوب است برای این شاهد جمع بیاورید. یعنی خیلی وقت‌ها شما اگر این شاهد‌های جمع هم نبود، شما با کل معارفی که از قرآن بلد هستید جمع کرده بودید. منتهای مراتب خیلی خوب است که بتوانید در قرآن شاهد بر این جمع خود هم بیاورید. آن موقع این آیه شاهد جمع است. «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده: ۱۶)؛ یعنی خدا دارد به واسطه‌ی قرآن، به واسطه پیغمبر هدایت می‌کند. این همان شاهد جمع می‌شود.

لذا اساساً این یک کار فقهاتی است؛ یعنی برخورد فقهاتی با قرآن است که شما به ظاهر متعارض‌ها را پیدا بکنید، جمع بکنید و بعد شاهد جمع پیدا بکنید. این همان کاری که فقیه در روایات می‌کند، در آیات می‌کند، در احکام می‌کند. یعنی در درجه‌ی اول باید متعارض‌ها را جمع بکند. چون که ما در قرآن که نمی‌توانیم رفع بکنیم. نمی‌توانیم بگوییم «اذا تعارضا تساقطا»؛ اصلاً دو تا آیه را نداریم که بتوانیم این‌طور با آنها رفتار بکنیم. لذا ما باید جمع بکنیم. اگر در اصول می‌گویند: «الْجَمْعُ مَهْمَا امْكُنْ اَوْلَى مِنَ الطَّرْحِ» است؛ قرآن «مهما أمكن» است یعنی اصلاً کسی در قرآن نمی‌تواند یک کار دیگری بکند «اولی من الطرح» که می‌گویند یکی از آن‌ها را کنار بگذار، شما در قرآن نمی‌توانید این کار را بکنید، لذا قرآن چیزی است که اگر کسی با آن برخورد بکند، به جهت جمع خیلی در کار فقهی قوی می‌شود. خیلی حرف دقیقی زد. یک بار دیگر تکرار می‌کنم. چون که ما در بحث‌های روایی خود داریم که در بحث اصول داریم که «الجمع مهما امکن اولی من الطرح»؛ مادامی که جمع ممکن است، اولی از طرح است که از دو تا یکی از آن‌ها را کنار بگذاریم. مادامی که جمع ممکن است، جمع اولی است. آدم می‌تواند دو تا روایت را جمع بکند.

مثلاً یک روایت آمده است گفته است این کار را بکنید، یک روایت گفته است لازم نیست بکنید. جمع آن‌ها چیست؟ استحباب را از همین‌جا به دست می‌آورند؛ یعنی بسیاری از استحباب از همین مدل چیزها به دست می‌آید که یکی گفته است بکنید، یکی گفته است لازم نیست یک چنین کاری را انجام بدهید. برای همین استحباب به وجود می‌آید و الا این‌طور نیست که روایات مستند مستند باشد، همین این‌طور می‌گویند. اصلاً این ادبیات مستحبتی و واجبی ادبیات ما است، ادبیات روایات نیست. ادبیات روایات این است که این کار را بکنید. بعد از آن گاهی اوقات می‌آیند سؤال می‌کنند می‌گویند: مثلاً آیا عقوبتی دارد؟ می‌گویند نه! مثلاً اگر انجام ندادید، اشکالی ندارد. این معلوم است که استحباب اکیدی را این‌جا می‌خواستند بگویند. استحباب از جمع روایات به دست می‌آید. بعضی وقت‌ها هم جمع نمی‌شود؛ مثلاً یک روایت را یا دو روایت ترجیح داشته باشد یا ترجیح هم نداشته باشد، باید آن را کنار گذاشت.

ولی ما در قرآن اصلاً این کار را نمی‌کنیم. در قرآن فقط باید جمع بکنید. لذا قدرت جمع کسی که کار قرآنی زیاد می‌کند بالا می‌رود. یعنی قدرت این‌که بتواند آیات و روایات و این‌ها را جمع بکند و بعداً در بحث‌های کلامی و اعتقادی ببینید این قدرت چقدر مفید است؛ چون که دو تا روایت می‌آید، دو تا مطلب می‌آید که این‌ها به ظاهر یکی دیگری را می‌خواهد کنار بگذارد. مثلاً یک روایت کلامی می‌آید، و می‌خواهد آن روایت را کنار بگذارد. این بوده است که علامه‌ی طباطبائی که قرآن‌شناس بوده است، آقای انصاری شیرازی می‌گویند که ایشان روایات بحار را درس می‌گفتند، ایشان می‌گفتند ما قبل از آن مباحثه می‌کردیم، می‌گفتیم قطعاً دیگر این روایت را علامه می‌گوید اشتباه است، می‌رفتیم علامه شروع می‌کرد یک توضیحی می‌داد، می‌دیدم عجب روایتی است! این برای قدرت قرآنی علامه است که چون باید همیشه در قرآن جمع بکند، وقتی این وارد در روایات کلامی می‌شود به همین راحتی‌ها روایات را کنار نمی‌گذارد. روایت را جمع می‌کند. جمع‌ها هم انصافاً جمع‌های تبرعی نیست. یعنی جمع‌های به آسانی و سادگی باشد و

سلیقه‌ای نیست. جمع‌های حسابی است که انسان نگاه می‌کند، می‌بیند درست است. این را کنار آن روایت می‌گذاری، کنار آن بحث قرآن می‌گذاری درست است.

(سؤال) می‌دانید کتاب مبین چیست؟ سوره مبارکه نمل، آیه ۱، ص ۳۷۷ را بیاورید «تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ» نه کتاب مبین. یعنی چه؟ یعنی آیات کتاب مبین. این آیات قرآن است، آن‌ها آیات آن کتاب مبین است؛ چون که نظام طولی است. هم این آیات قرآن است، این قرآن عربی است، این چیز خواندنی است، و هم آیات آن کتاب مبین است. کتاب مبین آن حقیقت بالایی این‌ها است که چون آن حقیقت بالایی است، این با همان نور با همدیگر جمع می‌شود، این حقیقت نورانی است. این سرّ این حقایق است. لذا شما در آیه معروف، آیه ۲۲ سوره مبارکه حدید می‌بینید و هم سوره مبارکه انعام را نگاه بکنید، آیه ۵۹ و سوره یونس، آیه ۶۱ را هم نگاه بکنید. دارد که «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام: ۵۹)؛ این رطب و یابس، تر و خشک یعنی همه چیز، اینها در همان کتاب مبین است. این همان است که می‌گویند: «فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُا» (حدید: ۲۲)؛ یعنی در کتابی قبل از این که خدا باریء و پدیدآورنده باشد و بشکافد و بیرون بیاورد، در آن جا همه چیز است. هر رطب و یابسی است. باز دوباره نظیر همین آیه را در سوره یونس، آیه ۶۱ می‌بینید «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ»؛ هیچ شأنی نیستید، هیچ قرآنی نمی‌خوانید تو ای پیغمبر عملی نمی‌کنی مگر این که همین که دارید فیضان می‌کنید و می‌روید در عمل، ما شاهد هستیم. نه این که تو انجام بدهی بعداً ما می‌بینیم. نه این که تو انجام می‌دهی بعداً دارد پرونده‌ی اعمال تو به دست ما می‌آید می‌رسد. این‌طور نیست! شاهد هستیم. «إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ»

برای همین است این پرونده‌ی اعمال ما شب جمعه به دست امام زمان می‌رسد، برای مراحل مادون است برای مراحل مافوق هم نیست. ما اصلاً در محضر کسی داریم این عمل را انجام

می‌دهیم. «إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ» او شاهد است. «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ مثقال ذره‌ای، یعنی وزن ثقل یک ذره‌ای «فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»؛ بزرگتر یا کوچکتر هر چه بگویید. «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» وجود دارد و در آن کتاب مبین هست و شهود هم در همان کتاب دارد انجام می‌شود. این چیزها را می‌گوید: «شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ» این شهودی که دارد می‌کند در همان کتاب مبین دارد شهود می‌کند، از همان جا.

هدایت ابتدایی و هدایت پاداشی

در واقع این که الان شما سؤال کردید، این جواب زمینه‌ای است برای این که شما این بحث را دنبال بکنید که قرآن دارد می‌گوید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ» (مائدة: ۱۶) آن بحث شاهد جمع را که گفتیم. «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» یک اشکال این جا وارد است که نه تنها به این جا وارد است به خیلی از جاها در قرآن وارد است، وارد است نه این که وارد است، بلکه وارد می‌شود و بعداً دفع می‌شود و آن این است که این تعبیر دوری که در آیات وجود دارد و آن تعبیر دوری این طور است که ببینید می‌گوید چیزی که تبعیت از رضوان الهی بکند، خدا او را چه کار می‌کند؟ به واسطه‌ی این نور و کتاب مبین او را هدایت می‌کند. خوب این که هدایت شده است که دارد تبعیت از رضوان می‌کند، پس این یعنی چه؟ «يَهْدِي بِهِ» این تعبیر در این جا هم نیست، در خیلی از جاها هم است. «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (نور: ۵۴)؛ اگر اطاعت خدا را بکنید؛ «تَهْتَدُوا» این هدایت شده است که دارد اطاعت می‌کند! مثلاً «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» (تغابن: ۱۱)؛ کسی که ایمان به خدا بیاورد، خدا قلب او را هدایت می‌کند. قلب او هدایت شده است که این ایمان آورده است. این تعبیری که به ظاهر در قرآن دوری به نظر می‌رسد، همه‌ی این‌ها برای یک مرحله‌ی مافوق است. یعنی این‌ها هدایت‌های پاداشی است، از سنخ هدایت‌های پاداشی است که «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» این را به واسطه‌ی این، او را به سبب سلام هدایت می‌کند؛ یعنی او را هدایت

می‌کند به جاهایی که برای او پاداش است، قلب او را نرم می‌کند، برای او نورانیت به وجود می‌آورد، او در پذیرش روان می‌شود و همه این چیزهایی که در قرآن است که می‌بینید یک انطباق‌هایی، یک میل‌هایی از آن بین می‌رود، لذا این که «يَهْدِي قَلْبَهُ»؛ اصلاً قلب او هدایت می‌شود، کشش‌های او هدایت می‌شود. حالا ما چقدر به سمت مثلاً گناه یا لغو کشش داریم؟ ببینید چقدر انسان کشش دارد. مثلاً یک جوک خلاف، همیشه در یاد او است ولی دو تا حدیث می‌شنود از یاد او می‌رود! چقدر به آن سمت کشش دارد و می‌فهمد و درک می‌کند. حالا یک نفر ممکن است اصلاً این کشش نداشته باشد یعنی واقعاً کشش را ندارد. مثلاً خدایی ناکرده این ارادل و اوباش را شما در یک مجلس سراسر حکمت بگذارید، واقعاً می‌بینید کشش ندارد! یعنی اصلاً نمی‌تواند یک چنین حرف‌هایی را تحمل نکند. یک نفر هم در نقطه‌ی مقابل آن همین‌طور می‌شود. خدا وقتی قلب او را هدایت می‌کند، دیگر کشش ندارد، به یک سمت‌هایی کشش ندارد. این لغوها و این که بنشینند این فیلم‌ها و سریال‌ها را دنبال نکنند، واقعاً کشش ندارد، به یک سمت دیگر کشش دارد.

این همان هدایت پاداشی خدا است. این که می‌گویند کسی که مراقب باشد می‌بیند، آثار آن را می‌بیند. می‌بیند که خدا دارد قلب او را هدایت می‌کند. دارد کشش‌های او را هدایت می‌کند. اصلاً دیگر به آن سویی که اول تمایل داشت دیگر تمایل ندارد. این همان پاداش‌های خدا از مسیرهای اطاعت‌های عمومی است که خدا گذاشته است، خود او یک پاداش‌هایی به این می‌دهد. «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (نور: ۵۴)؛ خدا را اطاعت کنید، خدا شما را هدایت می‌کند. این هدایت پاداش است، این هدایت ابتدایی نیست. «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده: ۱۶)

هدایت در مسیر بهشت و هدایت در مسیر امنیت

آن موقع این یک چیز از آن دیگر فوق Advance است. دیگر خیلی... چون که «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» به واسطه‌ی چه چیز؟ به واسطه‌ی کتاب مبین؛ یعنی فیض از آن ناحیه به واسطه‌ی نور این کتاب مبین خدا او را هدایت می‌کند. به چه چیز؟ به سبل سلام، به سبل امنیت.

یک سبلی که آن سبیل دیگر سبیل جنت نیست، سبیل خود خدا است. چون که یک موقع است نگاه بکنید آدم فی سبیل الله که کار نمی‌کند. این فی سبیل الله کار کردن خیلی سخت است. آدم فی سبیل الجنّه کار می‌کند. این آدم بالاخره کار می‌کند که برود بهشت، از جهنّم فرار بکند. حالا در مراحل مادون هم می‌شود این‌ها را سبیل الله گفت ولی این که کسی برای خدا کار بکند، این دیگر خیلی حرف است. این همان تثلیث معروفی است که امیر المؤمنین می‌گویند در قرآن زیاد است که می‌گوید: «عِبَادَةُ التَّجَارِ»، «عِبَادَةُ الْعَبِيدِ»، «عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» این عبادۀ الاحرار کسانی است که برای خدا دارند کار می‌کنند، اصلاً به این کاری ندارند که در این بهشت دارد یا جهنّم دارد قطعاً بهشت دارد ولی اصلاً ناظر به این، کار نمی‌کنند. اگر بلند می‌شود قرآن می‌خواند اصلاً کار ندارد قرآن ثواب دارد یا ندارد، بلکه من می‌خواهم با خدا حرف بزنم، می‌خواهم خدا با من حرف بزند همین. می‌خواهم ببینیم حرف خدا چیست.

اگر اعمال انجام می‌دهد برای تقرّب الی الله است؛ یعنی همین که داریم «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده: ۳۵)؛ شما همه چیز را وسیله بکنید برای رسیدن به خدا. نه «وَابْتَغُوا اللَّهَ الْوَسِيلَةَ» نه خدا را برای رسیدن به یک چیزهایی وسیله بکنید. یعنی انسان خدا را وسیله می‌کند برای رسیدن به شفای مریض، خدا را وسیله می‌کند برای رسیدن به این، برای رسیدن به آن. زن می‌خواهد، وام خانه درست نشده است و همین‌ها. خدا را وسیله می‌کند برای... حالا تا انسان آرام آرام این‌طور بشود که کاری به بهشت و جهنّم نداشته باشد. یعنی کاری به این مقوله نداشته باشد. من چون خدا گفته است می‌خواهم به دنبال آن بروم، همین! من چون خدا را دوست دارم. مثل این که مثلاً یک معشوقی، یک مثلاً معلّم خیلی عزیزی یک چیزی به آدم می‌گوید انسان سراسیمه به دنبال کارش می‌رود و اصلاً کاری ندارد که بابت این پولی هم به من می‌دهد یا پول نمی‌دهد. پول دارد یا پول ندارد. این دیگر که «مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» (مائده: ۱۶).

در سوره مبارکه حدید آن آیات را خواندیم که «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ» (۲۰) بعدی «وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» این رضوان؛ یعنی رسیدن به رضایت الهی. یعنی من از خدا راضی، خدا هم از من راضی. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (مائده: ۱۱۹) «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (فجر: ۲۸)؛ کسی که تبع رضوان الهی... این همان است که در نقطه‌ی اوج فی سبیل الله دارد کار می‌کند؛ یعنی واقعاً در راه خدا دارد حرکت می‌کند. این که به تبع رضوان الهی، دنبال رضوان الهی می‌رود، خدا این را هدایت می‌کند به «سَبِيلَ السَّلَامِ»؛ به راه‌های سلامت، راه‌های امن. حالا بعد آیتی می‌خوانیم که این‌ها با همدیگر یک مقداری روشن بشود چون که با آن «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده: ۱۶) این‌ها مرتبط است. «وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ» این‌ها دیگر مشکلات این آیه. این یهدی چه کسی است؟

نه این که چه چیز را یهدی، بلکه چه کسی یهدی؟ خدا یهدی.

«يُخْرِجُهُمْ» چه کسی «يُخْرِجُهُمْ»؟ خدا دیگر. اشکال همین است. در وحدت سیاق این «يُخْرِجُهُمْ» هم یعنی خدا. «يُخْرِجُهُمْ» خدا «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ»؛ به اذن خودش. اگر بگویید پیامبر «يُخْرِجُهُمْ» اشکالی که پیش می‌آید، این است که آیه از وحدت سیاق خارج می‌شود. این یهدی؛ یعنی خدا یهدی. «يُخْرِجُهُمْ»، اگر بگویید پیغمبر «يُخْرِجُهُمْ»، این آیه را از سیاق خارج کردید. این هم یک اشکال.

اگر «يُخْرِجُهُمْ» بگیرید که همان خدا «يُخْرِجُهُمْ» این «بِإِذْنِهِ» دیگر به اذن چه کسی است؟ کسی از خود اذن نمی‌گیرد. این‌ها تعبیر چیزی است. مثلاً می‌گوید تو چه کسی را گفتی؟ خود من به خودم گفتم. چه کسی به تو اجازه داده است؟ به اجازه‌ی خودم. به اجازه‌ی خودم که کسی از خود اجازه نمی‌گیرد!

همین است که این آیه همه را دچار مشکل کرده است، یعنی بسیاری از مفسرین به دست و پا فتاده اند! یعنی گفته اند: «بِإِذْنِهِ»؛ یعنی به لطف او. «بِإِذْنِهِ»؛ یعنی برحمته. «بِإِذْنِهِ»؛ یعنی بعلمه

«بِإِذْنِهِ» می‌گوید: «بِإِذْنِهِ» منتها به اذن چه کسی؟ منتها بحث این است به اذن چه کسی؟ «بِإِذْنِهِ»،

به اذن هو. یعنی خود حق هم در مراحل مختلف است. این می‌شود جواب نهائی این بحث.

ببینید اگر به زبان آیات مراجعه بکنیم، اگر گزارش باشد اذن را خدا می‌آورد. گزارش نباشد، این

را اوایل سوره‌ی ابراهیم گفتیم...

سؤال: «هو» در بالاترین مرتبه است؟

- بله! این جا است که دارد: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (آل عمران: ۱۸) کسی که به خود شهادت

نمی‌دهد. حالا این «هو» را به دست ادیب بدهید، می‌گوید ضمیر است. به دست فیلسوف و عارف

بدهید می‌گوید این هو اسم است. حالا چرا ضمیر می‌آید؟ به خاطر این که ذات قابل اکتناه نیست،

او مضمَر است، آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید فقط همین!

این که امام در کتاب *مصباح الهدایه* خود می‌گویند که او معروفِ احدی نیست، معبود احدی

هم نیست. قابل اکتناه نیست. فقط این قدر است که می‌دانیم یک چیزی هست! آن قدر هست که

بانک جرسی می‌آید و گرنه چیست؟ کسی نمی‌داند چیست. نه مفهوم می‌تواند از او بگیرد، نه

مصادقش را می‌تواند، نه قابل اکتناه است! هیچ چیز او معلوم نیست چیست، فقط می‌دانیم یک

چیزی است و آن ذات الهی است.

وقتی وارد مراحل پایین تر می‌شود، به اسامی و اسم‌های الهی و فلان و این‌ها تبدیل می‌شود و

سر سلسله‌ی اسماء که اسم الله است و همین‌طور به پایین و...

حالا این‌ها می‌شود تعلیم اسماء و می‌شود الله و یک نفر تا مرتبه‌ی الله بالا برود می‌تواند. اللّٰهی

که سرسلسله است نه اللّٰهی که الله ذاتی است. آن اللّٰهی که گاهی اوقات اسم ذات هم برای آن

می‌گذارند.

این‌ها یک چیزهایی است که قرآن گذاشته است و انگار می‌خواهد بگوید یک حرف‌هایی دارم

می‌خواهم بزنم که «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ». حالا آدم فکر می‌کند اگر این نبود چه

می‌شد؟! که این قدر همه را گیر بیندازد که این همه بگویند بلطفه یعنی بعلمه یعنی برحمته. ولی خدا می‌خواهد حرف خود را بزند. این قرآن قرار است چکیده‌ی عالم بشود. چون که قرار است این طور بشود تا انتهای آن را می‌گوید که او از ظلمت به نور اخراج می‌کند. «بِإِذْنِهِ» یعنی حق در مراحل پایین‌تر آن هم آن جا هم اذن دارد، تا مراحل بالاتر آن. لذا اگر کسی به مرتبه‌ی الله برسد - این جمله را نروید این طور نقل بکنید. یعنی یک طور دیگر نقل بکنید همان که خود شما درست می‌فهمید - یعنی که کسی که به مرتبه‌ی این برسد که همه‌ی اسماء در او پیاده بشود. مگر در همان اوائل سوره‌ی بقره ندارد که همه اسماء تعلیم داد؟ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱)؛ همه‌ی اسماء را تعلیم داد. تعلیم داد، یعنی آن جا پیاده کرد که توضیح دادیم تعلیم داد نه، یعنی اسم آن را گفته است، این را من هم بلد هستیم. این که «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» این که اسماء را پیاده کرده است و این که می‌گویند انسان کامل اشرف مخلوقات عالم است. اشرف مخلوقات؛ یعنی هر چه چیزی که شما بگویید خدا خلق کرده است این سر سلسله است. اگر انسان سر سلسله شد، پس به این مرتبه‌ی اللّٰهی هم می‌تواند برسد، به آن مرتبه که برسد او آن موقع «بِإِذْنِهِ» کار می‌کند. آن موقع این جا است که با همین اوائل سوره ابراهیم معادل می‌شود که: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» (۱)؛ یعنی توی پیغمبر، این‌ها را از ظلمات به سوی نور اخراج می‌کنی. «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» این جا دارد گزارش می‌دهد. این جا وقتی دارد گزارش می‌دهد «بِإِذْنِ» را می‌گوید. آیه ۵ را نگاه بکنید در آن جا گزارش نمی‌دهد، دارد امر می‌کند. دیگر آن جا اذن را نمی‌گوید چون لزومی ندارد. چون دارد امر می‌کند. می‌گوید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۵) دیگر «بِإِذْنِ» ندارد. چرا؟ چون دارد امر می‌کند. یعنی لزومی ندارد این جا اذن را بگوید. جایی که دارد گزارش را می‌دهد اذن را می‌گوید، جایی که دارد امر می‌کند اذن را نمی‌گوید. چون خود امر اذن است.

(سؤال) این جا باذنه آورده است برای این که آن جا خدا می خواهد با اجازه عمل بکند. خدا در حقیقت می خواهد با اجازه اخراج از ظلمات به سمت نور بکند. این دیگر «بِإِذْنِهِ» می شود. این ها اذن ها و اجازه های تکوینی است. این ها اذن تشریحی نیست. یک موقع این بحث توضیح داده شد؛ یعنی خدا نمی رود پیش ذات بگوید شما اجازه می دهید ما این کار را انجام بدهیم؟ مثلاً الآن اخراج از تاریکی به سمت نور بکنیم؟ این ها اذن تکوینی است؛ یعنی همین الآن شما گناه هم که می کنید، به اذن الله انجام می دهید وگرنه اگر خدا اذن تکوینی به شما ندهد که شما نمی توانید گناه انجام بدهید. این ها همان مباحث خلط تکوین و تشریح است که ما یک موقعی مفصل این ها را در آیات بحث کردیم.

لذا همیشه اذن های تکوینی از مراحل مافوق باید باشد که آدم یک کاری را بکند. حتی خدا هم می خواهد یک کاری بکند باید از مرتبه ی بالا اذن بگیرد. ولی از این در کافر بیرون نروید که خدا و حالا بالاتر از خدا هم درست شد! این مرتبه ی بالاتر و این مرتبه ی الله همان چیزی است که ذات است. این از آن مرتبه باید اذن تکوینی داشته باشد تا عمل بکند. لذا هیچ گونه از این توجیهات احتیاج نیست. چون ما متوجه نمی شویم که نمی شود به ظواهر آیه دست بزنی!

صراط مستقیم یکی است

(۱۶): ... «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ و او را هدایت به صراط مستقیم می کند. سبل و صراط مستقیم یک شاه راهی است که صراط مستقیم است ولی هر کسی از یک سبل الله حرکت می کند. از آن مسیرها، یک مسیری دارد که در این صراط دارد حرکت می کند «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹) این بسیار مهم است. یعنی در آن مسیر اختصاصی که در این صراط مستقیم است که می دانید صراط مستقیم جمع ندارد. اصلاً صراط جمع ندارد. کما این که در قرآن نور جمع ندارد، ما اصلاً انوار نداریم. سرّ این که نور و ظلمات در همه جای قرآن همین طور است. ظلمت مکرر است، ظلمت ها چیزهای مختلف است ولی آن چیزی که وجود دارد این است

که می‌خواهند از ظلمات به آن نور واحد اخراج بکنند. یعنی وقتی شما به مسیر مستقیم می‌رسید، به همه چیز واحد می‌رسید. حتی تکثری باشد، تکثر در درون واحد باید تعریف بشود. سبیل را و صراط را در یک آیه دارد این همان تحزبی بود که در آن بالا گفتیم نقبای بنی اسرائیل که یک چیز و نقبای مختلف و گرنه اگر تحزب تبدیل بشود به تشّت «وَيُذِيقُ بَعْضَكُمُ بَأْسَ بَعْضٍ» (انعام: ۶۵) این که مدام که زیر آب همدیگر بزنید و خلاصه دندان برای همدیگر بسایید این همان تحزب باطل است. شما ببینید در همان نامه‌ای که آقای خامنه‌ای و آقای رفسنجانی در مورد انحلال حزب جمهوری برای امام می‌نویسند و دلائل انحلال حزب جمهوری را می‌نویسند و امام هم موافقت می‌کند. بروید آن نامه را نگاه بکنید. یعنی یک موقعی حزب جمهوری لازم بود، یک موقع حزب جمهوری لازم نیست حتی. یعنی دیگر ادامه دادن این حزب، کار باطلی است. چون که الآن که شما در حکومت اسلامی هستید، آن حزبی به درد می‌خورد که همیشه در حال تقویت حکومت اسلامی باشد همین! یعنی در حدّ نقبا می‌شود که مشرب‌های مختلف را می‌تواند، روحانیت و روحانیون را در خود جمع بکند. ولی حالا یک حزب به نام حزب جمهوری بخواهد عمل بکند این می‌بینید که این غیر قابل قبول است. خب این غیر قابل قبول است به این روش. لذا جلوی یک چنین حزبی را می‌گیرند.

بحث مسیرهای مختلف در صراط مستقیم

معرفی کردن سبیل در کنار صراط بسیار مهم است، این سبیل اختصاصی. سبیل الله سبیل الله، سبلنا؛ یعنی شما در مجاهدت در راه الهی آن مسیر خود را پیدا بکنید. ما الآن مسیرهای مختلفی را می‌رویم ولی ممکن است همه‌ی ما در صراط مستقیم حرکت بکنیم. راه‌های مختلفی داریم می‌رویم، کارهای مختلفی داریم می‌کنیم، حتی دین‌داریهایی در مدل‌های مختلفی ممکن است داشته باشیم. ولی همه‌ی آن در آن مسیر صراط مستقیم است. بحث صراط مستقیم خود یک بحث مفرداتی قابل بحث است.

حالا با همدیگر آیاتی را نگاه می‌کنیم که ربط این مجموعه به هم و ربط آن به این مجموعه با هم این سه مورد به هم و ربط آن به این است که چرا اصلاً این آیه یک دفعه آمد در بحث اخذ میثاق است که... ببینید در قرآن باید به دنبال این‌ها بود اگر نباید بود بگویید نباید بود. ولی باید بود. این که خدا من باب «الکلام یجر الکلام» همین‌طور به خاطر یک چیزهایی گفته است بالاخره! مثلاً خسته شدید حالا یک مقدار برای شما احکام بگوییم! بعد حالا مثلاً یک چیز دیگر، یک چیز دیگر! به نظر می‌رسد که قرآن نباید این‌طور باشد. این یک مقدار منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

تحزب در عین وحدت

این اخراج از ظلمات به سمت نور و این بحث‌ها را دنبال نکنید و این سبب و صراط را که به نظر می‌آید این تعبیر به آن تعبیر اخذ میثاقی که در آن جا شده است ارتباط دارد و نقبای بنی اسرائیل که این‌ها نقبایی هستند ولی همه زیر نظر موسی هستند، یعنی این تحزبی و تکثری در عین وحدت قبول کرده است. این تکثر را می‌شود قبول کرد، این تحزب را می‌شود قبول کرد. می‌آیید در باطن این قضیه می‌بینید تبدیل به سبب الصراط می‌شود و می‌شود این را قبول کرد. یعنی سبب را در صراط می‌شود قبول کرد.

وقتی کسی به سبب سلام؛ یعنی به نقطه‌ی خاصی می‌رسد، این همان جایی است که خدا همان اسم مؤمن است که «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُنُ» (حشر: ۲۳)؛ خدا هم مؤمن است. شما هم مؤمن بشوید! ببینید و از خدا یاد بگیرید. خدا مؤمن است. حالا این مؤمن بودن خدا سلام بودن خدا، و رسیدن به سلام مؤمن، رسیدن به کجا است؟ آیه ۱۲۵ انعام می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»؛ خدا وقتی که اراده می‌کند برای این که او را هدایت بکند، یعنی او را هدایت‌های پاداشی بکند، اتّفاقی که در او می‌افتد، این است که برای اسلام شرح صدر پیدا می‌کند «لِلْإِسْلَامِ»، این‌طور است که اگر هر چیزی از گزاره‌های دینی می‌بیند قبول می‌کند. فقط منتظر است ببیند این گزاره‌ی دینی است یا گزاره‌ی دینی نیست. به کار دیگر کار ندارد. اگر خدا

می‌گوید، می‌بینید به راحتی می‌پذیرد. حواسمان باشد که خیلی وقت‌ها این کنکاش‌هایی که ما می‌کنیم، اثر بی‌ایمانی است! و اگر نه کسانی که به سراغ پیغمبر می‌رفتند و به راحتی پیغمبر را قبول می‌کردند مثل ابوذر. آیا شما می‌گویید ایمان او به درد نمی‌خورد؟ حالا ما از درون هزار استدلال هم رد می‌شویم مگر قبول می‌کنیم؟ مگر آدم قبول می‌کند مگر شرح صدر دارد، شرح صدر «لِلْإِسْلَامِ» که معارف را بپذیرد. فهمیدیم این معارف درست است و خیلی درست بودن آن را متوجه می‌شود. واقعاً هم درست بودن آن را می‌فهمد نه این که فقط تعبد می‌کند! چون که او قرار است در فضای نور حرکت بکند، اصلاً متحیر نیست. اصلاً این تحیر مال مؤمن نیست. مؤمن که متحیر نیست. مؤمن کسی است که در فضای نور حرکت می‌کند. واقعاً متحیر نیست در هیچ مقطعی متحیر نیست. نه در این دنیا متحیر است، نه در آن دنیا متحیر است. غیر مؤمن هم همین این جا متحیر است در آن طرف هم متحیر است. یعنی آن طرف هم وقتی می‌گویند به جهنم برو، نمی‌داند که از آن طرف باید به جهنم برود. آن جا راه جهنم را هم گم می‌کند. برای همین است که می‌گویند آن‌ها را کشان کشان به جهنم می‌برند؛ چون راه جهنم را نمی‌داند!

شک مایه افتخار نیست

و این عذاب فوق عذاب قبلی است. یک موقع به آدم می‌گویند به جهنم برو، این می‌داند باید به جهنم بروم حالا از کدام طرف باید به جهنم بروم؛ یعنی راه جهنم از کدام طرف است که به جهنم بروم. این هم یک عذابی فوق آن عذاب است. این که شما سراسر در قرآن از مؤمن بساطت می‌بینید، شک را که این قدر ما به آن افتخار می‌کنیم در قرآن به شدت کوبیده شده است که چرا شما در خدا شک می‌کنید؟ «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرٍ» (ابراهیم: ۱۰)؛ چرا شما در خدا شک می‌کنید؟ خدا که شک ندارد. حالا طرف می‌خواهد کلاس بگذارد می‌گوید که جدیداً من شک کردم مثلاً با خواندن مثلاً خاطرات اپال شک کردم. خب برای چه شک کردی؟ الان هنر کردی که شک کردی؟ معلوم است که خدا را نداشتی که شک کردی. و گرنه کسی که مؤمن است که شک نمی‌کند. لذا

رسیدن به یقین مهم است. دوستانی که سؤال می‌کردند درباره «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: ۹۹) یعنی که از مسیر عبودیت رد می‌شود. کسانی که اهل عبودیت هستند، اهل عبادت هستند این‌ها خیلی یقین‌های زیادی پیدا می‌کنند. این است که این یقین روی عبادت او تأثیر دارد، آن عبادت روی این یقین. او در فضای نور حرکت می‌کند. می‌بیند و حرکت می‌کند، نه این که فقط روی تعبد حرکت می‌کند.

وقتی انسان دیگر معارف را نمی‌فهمد!

«وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» (انعام: ۱۲۵)؛ وقتی خدا بخواهد یک نفر را گمراه بکند، «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ»؛ سینه‌ی او را به شدت تنگ می‌کند، ضیق می‌شود. اصلاً این معارف را مثلاً با سمبه باید در قلب این فرو کرد که فرو هم نمی‌رود. ظاهراً زمان نزول این آیه خدا قلّه‌ی اورست را آفریده بوده است! «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ»؛ این مثل کسی که می‌رود در ارتفاع می‌بینید درست نمی‌تواند نفس بکشد ولی الآن شما نفس می‌کشید و متوجه نیستید که نفس می‌کشید. حالا شما قلّه دماوند بروید، در قلّه اصلاً خود نفس کشیدن را آدم می‌فهمد. یعنی من باید نفس را بکشم. این طور نیست که آدم همین‌طور نفس می‌کشد. یعنی آدم باید به زور نفس بکشد، کاملاً متوجه است، اثر آن را هم روی قلب خود متوجه می‌شود که نفس بالا نمی‌آید. این که «ضَيِّقًا حَرَجًا» مثل این که این وارد ارتفاع شده است. حالا آن موقع در میان اعراب ارتفاع نبوده است. حالا چه مثالی است و چه منظوره‌های دیگری هم می‌تواند داشته باشد خیلی آیه‌ی عجیبی است، ولی این تعبیر را فی الجمله آدم می‌تواند راجع به این آیه بکند که طرف این معارف را راحت نمی‌فهمد.

ببینید این همان نجاست است، **قذارت معنوی** یعنی همین! خدا می‌گوید: «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ همین‌طور خدا یک نفر را نجس می‌کند، این طور نجس می‌کند. یعنی قذارت روحی می‌گیرد. مگر به این راحتی‌ها این معارف را قبول می‌کند؟ مدام دنبال هزار نوع

چیز است برای این که معارف را قبول نکند. یک موقع است که شما فلسفه می‌خوانید که برهان یاد بگیرید که خصم را ساکت بکنید، آن یک کار دیگر است. یک موقع می‌خوانید که خود شما هم از همین گروه هستید. بعد کسانی که قبول نمی‌کنند می‌گویند ما می‌خواهیم به قول معروف فلسفه بخوانیم. می‌گویم بیچاره هستید اگر می‌خواهید فلسفه بخوانید. حالا وارد در فلسفه می‌شوید آن جا یک وضعیتی است! یعنی می‌خواهید خود را از چاله در بیاورید و وارد چاه بکنید. فکر می‌کند مثلاً این‌ها را با براهین عقلی تا به انتها ثابت می‌کنند و این قلتی هم در آن وجود ندارد! در حالی که در اقوال مختلف می‌روید و آن جا انسان را بیچاره می‌کند. لذا این‌ها به درد ساکت کردن خصم می‌خورد.

این می‌شود رجس، این می‌شود نجس. «عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا» (انعام: ۱۲۶-۱۲۵)؛ یعنی این صراط مستقیم است. این صراط مستقیمی که «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (همان: ۱۲۶)؛ ما این آیات را تفصیل دادیم برای کسانی که متذکر می‌شوند «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (همان: ۱۲۷) بحث آن دنیا نیست. برای این در نزد خدا دار السلام است. رسیده است به دار السلام. آن جایی است که خدا او را در سلم و امنیت گرفته است. این جا خدا به او سلام می‌کند. نتیجه‌ی این سلام خدا چه می‌شود؟ «وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» از مرحله‌ی توکل و نصرت و از همه‌ی این‌ها خارج است. این در مرحله‌ی ولایت قرار می‌گیرد. یعنی این ولی الله می‌شود.

تفاوت نصرت خدا و ولایت خدا

فرق بین نصرت و ولایت را گفتم خدمت شما. ببینید یک موقع است که می‌بینید خدا مدام دارد «وَلِيٌُّّ وَ لَا نَصِيرٍ» این ولی با نصیر فرق آن‌ها این است که خدا چه زمانی نصیر است و چه زمانی ولی است؟ یک موقع است که شما در مرحله‌ی نصرت هستید یعنی چه؟ یعنی می‌گویید خدایا من کارهای خودم را خود انجام می‌دهم، تو هم به کمک من بیا که من این‌ها را درست انجام

بدهم. دیگر ۶۰ درصد برای من است و ۴۰ درصد هم شما تلاش بکنم. بالاخره خود ما هم تلاش می‌کنیم و این کار را انجام می‌دهیم. آدم واقعاً این را می‌گوید. یعنی بحث او این است که می‌گوید خود می‌خواهم کارهای خود را انجام بدهم. حتی پیدا کردن مسیر خود، حتی این را، حتی آن را. خود من می‌خواهم انجام بدهم. خودم می‌دوم، تو هم به من کمک بکن. این جا وقتی طرف در این مرحله است، خدا هم در همین مرحله است. خدا هم برای فرد نصیر می‌شود.

ولی اگر یک نفر گفت من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم؛ مثل این بچه‌های خردسال به خصوص نوزاد که آروغ هم نمی‌تواند بزند. این وقتی شیر می‌خورد باید این قدر این طرف و آن طرف بزنند تا مثل یک دبه‌ای هوای او گرفته بشود؛ یعنی خود او نمی‌تواند آروغ بزند. به این می‌گویند این کودک ولی دارد، این ولی می‌شود. خدا هم وقتی در مرحله‌ی ولایت قرار بگیرد؛ یعنی کار این را به عهده می‌گیرد. یعنی او دیگر مثل بچه‌ای است که همیشه یک نفر مراقب او است. دیدید بچه‌ها را نمی‌شود در خانه تنها گذاشت. فرزندان ما خوابیده بودند و ما آن‌ها را تنها در خانه گذاشتیم چرا؟ برای این که بزرگ شدند. ولی مثلاً دو ماهه باشد که این را تنها نمی‌گذارم و بیایم. این دیگر تنها نیست، خدا کارهای این را به عهده می‌گیرد. این می‌شود همان دار السّلام. کسی که «مَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده: ۱۶)؛ این دارد راهی را می‌رود که این راه به دار السّلام می‌رسد. این بالاتر از حدّ توکل است. چون در توکل هم باز شما محور هستید. تازه اگر کسی واقعاً توکل کند، توکل به تفویض بکند یعنی وکیل تفویضی بگیرد آن وقت آن «فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۳) واقعاً رسیدن به این نکته که به خود خدا توکل بکن. آدم باید یک مقدار سرخوردگی از این اسباب پیدا بکند، بفهمد که رفتم پیش این یک بار تحویل گرفت و دو بار هم به من کم محلی کرد، خورد توی ذوق من.

اوج دعای امام سجّاد را ببینید که وقتی به زبان امام سجّاد درمی‌آید از این حرف‌ها می‌شود:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ»

وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي^۱؛ یعنی هم خدایی که غیر او من دیگر امید به کسی ندارم که هر وقت به یک چیزی غیر او امید پیدا کردم زد، کاسه و کوزه‌های ما را به هم ریخت، امید ما را خراب کرد. این شخصی است که دیگر فقط دارد روی هیکل ورزشکاری خدا حساب می‌کند؛ یعنی دیگر روی این و آن حساب نمی‌کند، روی نگاه این، روی غضب او مثلاً عقب‌گرد نمی‌کند اصلاً! کلاً حرف او این است که «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۳)؛ کسی که به خدا تکیه کرده است، خدا او را کفایت می‌کند. همه کارهای او را، او انجام می‌دهد. او «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» می‌شود. او وقتی کسی تکیه بکند خدا واقعاً وکیل او می‌شود.

این را آقای جاودان بارها و بارها می‌گویند اگر کسی بی‌معلم می‌ماند به خاطر این است که روی خدا حساب نمی‌کند. معلم برای او نیست برای این است که روی خدا حساب نمی‌کند و آلاء خدا «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» است باید به او یرزق بدهد که از جمله روزی‌ها، معلم خوب است. اگر دوست خوب خدا به او نمی‌دهد، به خاطر این است که روی خدا حساب نکرده است. روی توانائی‌های خودش دارد حساب می‌کند که خود من می‌روم می‌گردم و پیدا می‌کنم. خیلی وقت‌ها باید انسان از این مسیر عبور بکند، رد بشود، سرخوردگی پیدا بکند که من روی هر کسی حساب کردم در حقیقت نشد. و این را اتفاقاً لطف خدا بدانید آن جاهایی که هر چقدر شخص بالاتر می‌رود، اتفاقاً به قدری خدا روی این حساس می‌شود اگر در کوچکترین چیزی روی کسی حساب بکند، خدا حالش را می‌گیرد! وقتی این به زبان امام سجاد درمی‌آید این‌طور می‌شود که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي»؛ یعنی رجاء مرا هم داغان می‌کند. ممکن است ما این‌طور نباشیم ولی هر کسی که بالاتر برود این‌طور می‌شود. هر وقت امید می‌بندد، خدا امید او را خراب می‌کند. آن موقع این می‌شود «وَهُوَ وَلِيُّهُمْ» (انعام: ۱۲۷) به این مرتبه می‌رسد. در این صراط مستقیم این‌طور خدا ولایت او را به عهده می‌گیرد. این می‌شود «مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده: ۱۶).

باز دوباره بیایید ببینید انعام، از آیه ۱۲۱:

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ
وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ *

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ»؛ چیزی که نام خدا بر آن برده نشده باشد نخورید. چه نخورید، چه آن کاری که به نام خدا نیست نکنید. «وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ»؛ چون که اکل به معنای کلّ تصرفات هم است. گرچه که این جا ممکن است به معنای خود اکل باشد مثلاً داریم «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره: ۱۸۸)؛ اموال همدیگر را به چیز نخورید. حالا ممکن است فرش باشد، فرش که نمی خورد؛ یعنی شما اموال را مصرف نکنید؛ یعنی تصرف نکنید. به مطلق کار و تصرفات را اکل می گویند.

این که «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ» (انعام: ۱۲۱)؛ فسق آن است که شما کار بکنید و نام خدا در آن نباشد. به نام خدا این کار را نمی کنید. برای این که یک محبتی را جلب بکنید دارید این کار را می کنید و آدم اعمال خود را که جراحی بکند، در آن بطن اعمال خود می بیند که این کار را به نام خدا نمی کند برای همین است که داریم «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ ابْتَرٌ»؛ هر امر مهمی که به نام خدا انجام نشود ابتر می ماند نه این که اول آن بسم الله بگوییم. البته این یک مطلبی است. این که امام می فرمایند برای خدا کار بکنید تا نتیجهی کار شما تا ابد باقی بماند. یعنی این باقی می ماند، این دیگر ابتر نیست. وقتی کسی برای خدا کار می کند این همین طور شروع می کند پیش می رود. این کار شروع می کند پیش می رود با مرگ او هم مختومه اعلام نمی شود، همین طور کار پیش می رود. ولی اگر یک کاری به نام خدا شروع نشود این «وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ» این یک فسق است، این یک کار ابتری است که دارد انجام می شود. کاری که نام خدا روی آن نیست، مهر نام خدا روی این نخورده است. وقتی این طور هم است، آن وقت شیاطین

اطراف انسان را می‌گیرند «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» شیاطین به اولیای خود، چون این دیگر اولیاء الله نیست، اولیای شیاطین است.

این واقعیت دارد که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ»؛ یعنی اشارات رمزی می‌کند وحی می‌کند یعنی به قلب این یک چیزهایی را خطور می‌دهد که من این کار را بکنم، این کار را بکنم^۳. چرا ما استخاره را بعد از نماز می‌گیریم؟ به خاطر این که آن جا محلی است که مورد وحی ملائکه انسان قرار گرفته است، محل خوبی است و شیاطین دور شدند، حالا استخاره!

«وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ اگر اطاعت از شیاطین بکنند...

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ

مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام: ۱۲۲)

مؤمن با نور حرکت می‌کند

این نور یک بحث جدی در قرآن است کاملاً جدی است واقعاً هم نور است. یعنی بحث این نیست که انگار نور است، مجازاً نور است. شما چه توقعی از نور دارید؟ مگر نور نباید هم ظاهر باشد هم مظهر باشد. مثلاً مگر نباید مقابل پای کسی را روشن بکند مگر نباید این طور باشد؟ خوب حالا ما الآن در این عالم مادی راه می‌رویم و نور آن هم همین طور است، اگر کسی در عالم معنا بخواهد حرکت بکند، حرکت الی الله بخواهد بکند این نور لازم دارد، واقعاً این شخص نورانی می‌شود. «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا» آن وقت این نور به صورت صبیح الوجه بودن ظهور می‌کند؛ حتی در این سیاه پوست‌ها. بحث سفید پوست و سیاه پوست هم نیست. یعنی بحث این است که روایت می‌گوید مؤمن صبیح الوجه است یعنی صورت او نورانی می‌شود. این به خاطر به همان نورانیتی است که واقعاً وقتی دارد با این نورانیت حرکت می‌کند این نور به این عالم پایین تر می‌آید به صورت یک نوری ظهور پیدا می‌کند. «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا»؛ آیا کسی که میت است همان کسی که دارد گوش می‌کند «فَأَحْيَيْنَاهُ»؛ ما او را احیا کردیم. یعنی مرده بود، ما او را زنده کردیم. «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي

بِه فِي النَّاسِ»؛ در میان مردم با آن نور دارد حرکت می‌کند، یعنی نورانی است و دارد حرکت می‌کند جلوی پای او نورانی است و دارد حرکت می‌کند. «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ آیا این مثل آن کسی که در ظلمات است، خارج هم نمی‌شود، این باید کورمال کورمال حرکت بکند؟! این «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ در این دنیا دارد با نور حرکت می‌کند. «كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ این طور است که زینت داده شده برای کافران اعمال خود آن‌ها.

حالا آن بحث نور را دیدید؟ که «يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام: ۱۲۵) این آیه را هم دیدید؟ حالا ربط این دو آیه را با هم در آیه ۲۲ زمر ببینید!

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ»

این برای آن آیه بود، آن هم برای یک آیه‌ی دیگر بود، جمع آن‌ها در این آیه است که «شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ»؛ کسی که شرح صدر برای اسلام پیدا کرده است، این شرح صدر برای اسلام در این آیه‌ی پایین می‌گوید که چطور است «تَقْشَعِرُ جُلُودَ الَّذِينَ» بعد قساوت قلب را هم که گفتیم «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ». وقتی که آیات را در کنار همدیگر قرار می‌دهید، معلوم می‌شود این یعنی «ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ»؛ قساوت قلب یعنی این. و شرح صدر در مقابل آن یعنی این. این آیه‌ای که پایین می‌شود. این آیات را در کنار هم قرار بدهید تا بفهمید که قساوت قلب این نیست که به یک کسی که اشکش در مشکش است می‌گوید یک انسان عاطفی و برعکس به آن یکی می‌گویند یک انسان قسی القلب! نه! این «لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ» این همان است که «ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ».

این آیه را هم نگاه بکنید آن‌جا در آیه ۱۶ مائده داشتیم «سُبُلَ السَّلَامِ ... وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» و حالا سوره یونس، آیه ۲۴ و ۲۵. آن وقت ربط این‌ها را با همدیگر در آیات دیگری ببینید!

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

من این را یک وقتی گفته بودم که گاهی اوقات جریان به جریان تشبیه می‌شود. این طور نیست که مثل حیات مثل یک آبی است. نه این جریان حیات دنیا، «كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» مثل جریان آبی از آسمان می‌آید، «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ»؛ با رویدنی‌های زمین مخلوط می‌شود. از آن نبات «مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ» که خوردن این «نَبَاتُ الْأَرْضِ» اگر افتخار باشد خوب این گاو از همه بیشتر به این فضائل مفتخر است! مثل بعضی از این رکوردهای گینس را انسان می‌بیند واقعاً فکر می‌کند که خدا در مقابل ملائکه شرمنده شده که این بشر آفریده شد! بعضی وقت‌ها می‌بینید یک نفر مثلاً شهوت را به انتها می‌رساند، این باز مسیر طبیعی است. یعنی این یک چیزی است که «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» (آل عمران: ۱۴) بعد این هم روی تزیین الهی دارد پیش می‌رود. یک بار یکی از این برنامه‌ها را همین‌طور کانال‌ها را عوض می‌کردیم نشان می‌داد طرف گوش خود را می‌کشید و بعد از این پایین به هم وصل می‌کرد و تا دو گوش خود را به هم گره می‌زند بعد حال رکورد این نبود، رکورد این بود که یک چیزی مثل تیرکمان می‌گذاشت و یک مقدار این را پرتاب می‌کرد مثلاً این متری که پرت می‌کرد آن رکورد بود. یعنی من تعجب می‌کردم خدایا در این نه شهوتی وجود دارد، نه مثلاً خدا یک چنین قابلیت‌هایی را در انسان به ودیعت گذاشته است که انسان یک چنین کارهایی را بکند! این به نظر انحراف آن خیلی بیشتر از آن انحراف است. وقتی انسان تا انتهای شهوت را می‌رود این... «يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا»؛ تا این که زمین زینت خود را می‌گیرد «وَازَّيَّنَتْ»؛ و زینت پیدا می‌کند و این هم می‌شود زینت زمین، زینت آدم نیست، زینت انسان ایمان است. «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۷)

زینت زمین همین‌ها است. این‌ها زینت زمین هستند کسانی که خانه‌های آن‌چنانی دارند زینت هستند. زینت آدم که نیستند. «وَأَزَيَّنَتْ» و زمین زینت می‌گیرد. «وَوَظَّنَ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا»؛ تا آدم فکر می‌کرد که الان من دیگر می‌خواهم با این دنیا یک حالی بکنم، خلاصه عذاب خدا می‌آید و همه چیز از بین می‌رود. «لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا»؛ همه چیز خرد می‌شود و از بین می‌رود. «كَأَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْأُمْسِ»؛ انگار روز گذشته نبود. همین‌طور یک لنگه پا. «كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ برای کسانی که اهل فکر هستند، «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» که دار السّلام را معرفی کردیم چیست «وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

صلوات!

۱- دعای ابوحمزه ثمالی در مفاتیح الجنان

۲- شرح الکافی-الأصول و الروضة، ج ۱، ص ۲.

۳- آقای جاودان تعریف می‌کردند که یک موقع پرده از مقابل دیدگان آقای حق شناس کنار رفت، گفتند: دیدیم شیطان چه‌ها که نمی‌کند! می‌گفتند: دیدم که شیطان دارد همه‌ی عالم را می‌گرداند. یعنی همه‌ی نفرات را دارد او می‌گرداند. به این می‌گویند صحنه را نگاه بکن. به او می‌گویند این‌طور بکن. با او بازی می‌کند. با او چه کار می‌کند. آقای حق شناس گفتند: دیدیم که دارد همه را او می‌چرخاند. می‌گفتند دیدم که یک زن بی‌حجابی که از مقابل یک جوانی رد شد این جوان یک دفعه گفت: یا حسین! ایشان می‌گفت دیدم که یک تویی شلیک شد به سمت این شیطان و به سینه‌ی دیوار خورد و منهدم شد. وقتی که این نامحرم از مقابل این جوان رد شد و یا حسین گفت یک چنین اتفاقی افتاد!